

عبارة مأمور بها و الامن بها قبل الحث اس بالحث ضرورة في حثها
 عبارة است که اگر کرده شد است بانه و اگر آن است از حث امر بکنش است بران ضروریه موقوف است
 علی تحقیق فیكون الحث ايضا مأمورا به لکن اذا راى الحالف حثا مأمورا
 بر تحقیق است پس بی خود حث نیز مأمور به گن که اگر در عطف کند خبر را از آنچه
 حلف علیه فراغی الله سبحانه الا یمان ای را عی حقا لا شتمها علی نکر
 حلف که بران پس رعایت کرده اند سبجی بکنند را از رعایت زود خیز بکنند را بر استیلا بکنند
 تعالی حث شرع الکفار المانعة ان یعرض للحالف عقوبه وان کان الحالف
 تعالی آنکه مشروع کرده که در آن وقت اگر عارض شود حث را عقوبت و اگر چه است
 فی معصية معصيته سبب الحث فانه ای الحالف ذاکر الله فی
 در معصیت معصیت او سبب حث است زیرا که بر سبب او ای حالف ذاکر است برضای او
 عینیه بعض الاغضاء فیلزم الحث الذاکر منه وهو اللسان نتیجه ذکره
 بین خود بر بعض اعضا پس طلب بنامه حث ذاکر از او و آن زمان است بجز یاد کردن
 ابا سبحانه من الرجمه و التراب و حفظه مع سایر الاجزاء من العقاب
 سبحانه از رجمه و تراب و حفظ او با سایر اجزاء از عقاب
 فانه بالجزء الذاکر یحفظ باقی الاجزاء كما یحفظ العالم بوجود الکامل
 پس بر سبب او که جزو ذاکر حفظ نماید باقی اجزاء را حتی که حفظ نمودی خود عالم بوجود کامله
 الذی یعبده الله تعالی فی جمیع احواله فذلک الذی لا یخرب ولا یبطل
 عبادت الله تعالی را در جمیع احوال خود پس جهانم بر سبب دنیا تراب مخلوق است
 ما فیها مادام الکامل فیها فذلک وجود العالم الانسانی یكون محفوظا
 آنچه در دنیا است مادامیکه کامل در است پس جهانم وجود عالم انسانی باشد محفوظ

بالعبادة الالهية مادام جن ومنه ذاکر الحث سبحانه و تعالی و کنه ای یکن
 بنیت الهی مادامیکه سبب از ذاکر است روح سبب و تعالی است در دنیا و دنیا
 الحالف فی معصية او طاعته حکم الحث بلزمه الحث الذاکر منه من ذاکر
 حالف در معصیت باطاعت حکم و کبر است لازم نمی شود عقوبت ذاکر را از اذن
 الحکم شیئی من عقوبته و منوبه فانه الانسان من حیث انه مرکب من خصال
 حکم هیچ چیز از عقوبت و منوبت پس بر سبب آنکه از جفت بر سبب او که است
 مختلفه روحا نیز و جسمانیه کثیر لیس احدی العین وان کان من حیث کله
 مختلف روحانیه و جسمانیه ببارت کثرت امدی العین اگر چه است از حیث کل
 لجمعی احدا یا و ما یلزم من طاعة جن و ما من معصية طاعة جن و ما من
 جمعی امدی و لازم نمی شود از طاعت کچیز و معصیت او طاعت جزو کچیز
 اعلم ان البلیا و المحن التي تلحق بالانسان و الاکابر من اهل الله تقسم
 بدو که بر سبب بلا و محن کلاخی مبتدئ بنیان و اکابر از اسهل الله تقسم
 لی ثلثة اقسام لكل قسم منها موجب حکم و ثمره فانه تكون
 بر روی قسم برای قسم از آنها موجب و حکمی و ثمره است بر کای بیابند
 لی البعض مصافق لقلوبهم و منمات لا استعداد اتم الوجودیه للجحواله
 بر روی بعض مصفیه ای در ای نمان و منمات مرستند این را که وجوده مجوده اند
 لیهیوا بتلك الامور لقلوبهم ما یلزم اذ اراق مقاماتهم التي یصلونها
 تا آمدن نمان امور برای قبول آنچه تمام کنند برای این ذوقها مقامات کل
 و لم یکن لهم التحقیق بها فیکون تلسم بتلك المحن سببا لاستیفاءهم
 و کامل نشد برای این سخن بانه صفات است و نمان که آن من سبب مرستند این را